نقد و بررسي رمان « باد در شاليزار مي پيچد » نوشته منوچهر رضائي

منتقد : ضياء رشوند

* خلاصه داستان

حكايت سرگذشت خانواده اتابك مير منصوركه درجنگ با بلشوئيك ها و قزاق ها براي خود مقام و منزلتي كسب كرده و حالا با ثروت و مكنتي كه كسب كرده دوران پيري را در خانه اربابي ملكان سپري مي كند .او همسر پيري به نام بانو تاج و همسر جواني به نام تانيا لوبسكي روسي تبار دارد. داستان برشي است از سرگذشت فرزندان رقيبان و همسران و نوه هاي او و همدمان و همرزمان او

* زمان داستان

داستان بلند «باد در شاليزار مي پيچد » برشي است از تاريخ معاصر ايران كه مصادف با جنگ بلشويك ها در روسيه تزاري و شورش نهضت جنگل به رهبري ميرزاكوچك خان مي باشد

* مكان داستان

مكان داستان ، سرزميني به نام دشت ملكان از سرحدات استان گيلان است كه بيشتر حوادث شخصيتهاي داستان در آن مكان و جغرافيا روايت مي شود

* شخصيت هاي داستان

داستان چند شخصيت محوري دارد ازجمله اتابك مير منصور ،تانيا لوبسكي ،دكتر الياس ميرمنصور و همسرش ،ياكوب ، بيگم خاتون ، مديا ساليموف ،بانو تاج ، حيدر تاتار و موجود ماورايي به نام رامانا

* تم داستان

داستان تم تاريخي و اجتماعي دارد . گوشه اي از تاريخ كشور ايران و روسيه با نوع زندگي و دغدغه هاي ايران دوره اواخر قاجار روايت مي شود

* مرگ

در رمان «باد در شاليزار مي پيچد»سرنوشت آدمها ،با مرگ هاي مرموز رقم مي خورد.مرگ همچون دامي دركمين شخصيت هاي داستان است .مرگ حيدرتاتار كه به دعوت مهماني اتابك اعتماد مي كند و دچارمسموميت شديد مي شود مرگ دكتر الياس ميرمنصور كه در مداواي بيماران گرفتار جذام ، خود نيز به دام جذام مي افتد .و سكته ناگهاني بانو افخم همسر الياس ميرمنصور .مرگ بانو تاج با شليك گلوله عوامل حيدر تارتار درسطح شهر ، همه قابل تامل و غيرمنتظره اند

* عشق

دربين شخصيت هاي داستان« باد در شاليزار مي پيچد» ، هميشه بين زنان و مردان در زندگي زناشويي نوعي فاصله و سردي روابط مشهود است .ما هيچ گونه عشق و محبتي بين اتابك مير منصور و همسر روسي اش – تانيالوبسكي – و با تاج همسر ايراني اش نمي بينيم زنان تنها هستند تنيده در پيله تنهايي خود .بانو تاج راه صوفي گري پيشه مي گيرد و به خانقاه رفت و آمد دارد . تانيا لوبسكي كه به خاطر نجات پدر از مرگ به عقد اتابك درآمده نيز اتاق شيرواني عمارت ملكان ساكت و ناظر طبيعت و باغ ها و شاليزار است .

بين ياكوب و بيگم خاتون كه از خدمتكاران عمارت ملكان هستند عشق يك طرفه را از طرف ياكوب نسبت به بيگم خاتون شاهدهستيم اين بي تفاوتي تا آخر داستان هست راز آن وقتي برملا مي شود كه در دعواي اتابك با مديا ساليموف و جانثاري بيگم خاتون در سپر بلا شدن براي كمتر كتك خوردن مديا ساليموف را شاهديم كه گويا دلبسته ساليموف است و آن نگاه هاست كه مديا را به خود مي آورد كه چرا دراين سالها متوجه آن نشده است .اما مديا در برابر خود ياكوب يهودي تبار را دارد به نفع او كنار مي رود و براين عشق سرپوش مي گذارد

عشق موجود ماورايي داستان رامانا به زيبا دكتر مرحوم الياس منصور نيز با مانعي همراه است رامانا كه تولد خودرا مديون طبابت پدر زيبا در انباري متروك عمارت ملكان مي داند دوست دارد وارد عالم انساني شده و با زيبا وصلت كند اما دانستن راز زندگي او توسط مديا ساليموف و نهيب ها و اتمام حجت هاي مديا نيز اين عشق را دچار فاصله كرده است.

* طبيعت

در داستان باد در شاليزار مي پيچد ، طبيعت حضوري شگرف و شاعرانه دارد .جنگل هاي و زمين هاي شالي ملكان درفضاي مه آلود و باران هاي مدام به تصوير كشيده مي شود .فضايي كه تناسب جغرافيايي دارد و خوب در داستان روايت مي شود .طبيعت در داستان برجسته است و آدمهاي داستان درمتن طبيعت و در ملازمه با آن زندگي خودرا سپري مي كنند. انسان در طبيعت حضور مداخله جويانه ندارد هرچند خبر بمباران شهر گيلان توسط روس و انگليس و تخريب جنگل را مي شنويم اما ملكان مصون از حضور وتخريب آدميان است. به نقل از متن كتاب

* قله كوه ملكان مثل اغلب روزها در مه شيري رنگ مدفون بود با وجود درخشش رنگ ها تنها دامنه هاي پايين دست را مي شد ديد.صخره هاي سياه دامنه درميان مه به صورت اسرار آميزي پيدا و پنهان به چشم مي آمدند.
* زمستان بود برف سرتا سر دشت ملكان را سفيد پوش كرده بود
* خيانت و وفاداري

همانطور كه در واقعيت زندگي آدمها خيانت و وفداكاري هست در داستان باد در شاليزار مي پيچد نيز خيانت همسان با وفاداري و خدمت و نيكوكاري پيش مي رود .اگر اتابك نماد خشونت و قساوت هست پسرش الياس مير منصور نماد خير و كمك و به هم نوع است .چرخ تاريخي است كه از دل كاخ فرعن موسي يي بيرون مي آيد از دل عمارت پر طمطراق ملكان نيز الياس پزشكي خير خواه و وطن پرستي است كه به نواحي محروم مي رود و مشغول طبابت مي شود وحتي جانش را در اين راه از دست مي دهد .اگر ياكوب و بيگم خاتون با سرقت جواهرات عمارت ملكان متواري مي شوند مديا ساليموف روسي وفادار و امانتداري هست كه مي ايستد و به عمران آبادي ملكان مي انديشد او با آوردن فرزندان الياس منصور – زيبا و پارسا- دل درگرو عمران و آبادي سرزمين ملكان دارد.

* تحليل فلسفي داستان

از نقطه نظر فلسفي داستان باد در شاليزار مي پيچد ، انسان را سياه يا سفيد نمي بيند بلكه زندگي خاكستر گونه آنها را در برهه هاي مختلف زندگي و حوادث به خوبي روايت مي كند .انسان در داستان نويسنده رضايي انساني است كه بقول نيچه دست هايش آلوده است.انسان درمتن اجتماع است . انسان در كشمكش هاي سياسي براي رسيدن به اهداف و احتياجات خويش چه فجايعي كه مرتكب مي شود ..سياستي كه آدمهاي جلاد منشي ، چون اتابك ميرمنصور ، حيدرتاتار را مي سازد .سياستي كه تانيا لوبسكي ياكوب و مديا ساليموف را به تبعيد مي كشاند .خشونت در داستان نويسنده رضايي امر برجسته و جزء زندگي شان شده است

* نقطه قوت رمان

داستان باد در شاليزار مي پيچد از نظر فضاي داستان تنوع شخصيت ، نوع قصه و روايت داستاني محكم است كه به خوبي از پس تمام زواي داستان درباره شخصيت ها برآمده است. داستان تم تاريخي و اجتماعي دارد اين دو در تنيدگي باهم داستان را خواندني كرده اند .

* نقطه ضعف رمان

بي شك هر اثري از ديد خواننده اي كه رمان مي خواند انتظاراتي را برمي انگيزد .دررمان باد در شاليزار مي پيچد موجود ماورايي به نام رامانا مي توانست هيجان انگيز تر باشد اينكه رامانا محافظه كار است با جسارت حضور او دردنياي آدميان و عشق عادي او به زيبا همخواني ندارد دوست داشتم اين عشق شيفتگي را در زيبا خانم برمي انگيخت و داستان جنجالي تر مي شد .

باتوجه به سابقه رقابت و دشمني حيدرتاتار با اتابك ميرمنصور و مشاركت عوانش در كشته شدن بانو تاج دعوت مهماني اتابك ميرمنصور آن هم به تنهايي كه منجر به مرگش مي شود اين اعتماد من مخاطب را قانع نمي كند .اين جور در تله افتادن رقيب جدي اتابك خان ، دور از ذهن مي نمايد مي توانست جور ديگري اتفاق بيفتد .